

شہید سید احمد حسینی زاده



ازتباہ علی
سامانہ جامع سرداران و دوہزار شہید استان بوٹھر

نام پدر	سید غریب
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۳/۰۹
محل تولد	بوشهر - دیلم
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۱۰/۲۴
محل شهادت	شوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	-
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	امام حسن

زندگینامه

زندگینامه شهید

مردان جنگ، مردان حقیقتند و در دفاع از مظلوم همیشه شتاب می‌کنند. مردان جنگ از دریچه عاشورائی تاریخ چشم بر افق خون‌رگ کربلا دوخته‌اند و در آرزوی «کربلائی شدن» می‌سوزند و آری مردان جنگ □
بنگر که چو من رها کرد و گذشت

از خویش بریده و عزم ما کرد و گذشت

هل من □ چو شنید پای در راه نهاد

بر خون حسین (ع) اقتدا کرد و گذشت

شهید سید احمد در تاریخ ۲۶/۴/۱۳۴۳ در روستای امام حسن بدینا آمد. شغل پدرش کشاورزی و باغداری بود که با این کار سخت مخارج خانواده را تأمین می‌کرد. سیداحمد تحصیلات خود را از ۷ سالگی در مدرسه فردوس (مهدی موعود) شروع کرد و تا پایان دبستان را در همین مدرسه با معلمان دلسوزی همچون — علیجانی — نعمتی و شیخ سقا گذراند. او به دلیل این که در آن زمان در امام حسن مدرسه راهنمایی وجود نداشت و وضعیت مالی خانواده هم چندان خوب نبود، ترک تحصیل کرد و به پدر در کارهای کشاورزی کمک کرد.

وصیت نامه

«گزیده‌ای از وصیت نامه شهید سید احمد»

این دنیا زود گذر و فانی است و هرچه در این دنیا است عاقبتی جز فنا و نابودی ندارد، تنها اعمال انسان است که همراهش به همه جا می رود پس هرچه دارید در راه خدا انفاق کنید. سعی تان بر این باشد که زندگی را بر خود سخت و بر دیگران راحت بگیرید. تلاشتان این باشد که کمر به خدمت بندگان خدا ببندید. پشت جبهه ها را تقویت کنید. از شما برادران گرامی می خواهم که در بین خودتان وحدت و همبستگی با یکدیگر را سر لوحه زندگی خود قرار دهید چرا که امروز ماشاهدعینی آن هستیم که در کشورمان، در جبهه ها، در ارتش، در سپاه و بسیج همه دست به دست یکدیگر دادند پس وحدت خود را حفظ کنید. خوشحالم که این سعادت را داشتم که بتوانم از دین و میهن خود دفاع کنم به امید روزی که از شعار دادن دست برداریم و عملاً وارد میدان عمل شویم.

ما بسیجی ها ولایت پیـشه ایم راست قامت های خوش اندیشه ایم
باز هم جنگ است ای رزمندگان جنگ فرهنگ است ای رزمندگان
ما ولایت زاده و آزاده ایـم جنگ فرهنگ است ما آماده ایم

ما غریق بحر مولا می شویم عاشقیم و غرق دریا می شویم

غرق می گردیم در دریای خون تا شویم انا الیه الراجعون

«والسلام»

مصاحبه

مصاحبه با نزدیکان شهید :

« خدایا هر که مست از شراب چشم تو نیست، زنده به چیست؟ »

گفتگو با مادر شهید سیداحمد:

سید احمد همیشه نمازش را به وقت و در مسجد نماز را از سن ۶ سالگی شروع به خواندن کرد و روزه رادر ۹ سالگی باتوجه به اینکه مکلف نشده بود و سن کمی داشت در گرمای تابستان و نبود برق در روستا ولی روزه هایش را کامل می گرفت . در ماه محرم متولد شد و به این ماه ارادتی خاص داشت در هیأت سینه زنی و زنجیر زنی همیشه فعال بود و یکی از اعضای اصلی دسته بود . در پختن ندوات به من کمک می کرد و خود نیز آنها را بین مردم تقسیم می کرد . در عین این که شوخ طبع بود ولی کمتر سخن می گفت .

خاطره ای از زبان مادر:

گذر سرد صبح که کم کم جای خود را به ظهر خنک و دلپذیر زمستان می داد ، سید احمد همچنان بر تصمیم خود باقی می ماند و بعد از ظهر همان روز عازم رفتن بود این روز برای او بسیار عزیز بود همان روزی که او مدتها انتظار رسیدن آن رامی کشید . امروز بعد از ظهر نامه نویسی کرده بود و فردا صبح همراه پسر عمویش سید مجید راهی رفتن بود بعد از خداحافظی از خانواده و بستگان برتل بلندی که در مجاور خانه آنها و روبه امام زاده حسن بود رفت و روبه مادریه امامزاده اشاره کرد و گفت : ای امامزاده حسن من برای شهادت می روم ولی از تو می خواهم که جنازه من را به دیارم برسانی و در خاک دشمن مدفون نشوم .

بعد از شهادتش : روزهای اول تابستان و فصل درو در خواب دیدم سید احمد در حیاط خانه ایستاده و به من می گوید بیا برویم جمعیت زیادی هم همراه او بود که در جلوی آنها یک سید نورانی بود مقداری راه را که همراه آنها رفتیم به دریایی سبز رنگ و عمیق رسیدم من از او سوال کردم که چگونه می خواهیم از این دریا عبور کنیم گفت : نترس و همه پشت سر آن سید نورانی از دریا گذشتیم به یک آبادی رسیدیم که خانه های بسیار زیبا و سفیدی داشت که در چند ردیف و منظم ساخته شده بود . سید احمد به خانه ای اشاره کرد ، که دری سبز رنگ داشت و گفت آن خانه ، خانه مادر شهید عبدالله لیراوی است . عبدالله یکی از همرزمان او بود که ده روز بعد از او به شهادت رسید .

یکبار دیگر نیز سید احمد را به خواب دیدم که جلو در حیاط آمد و به من گفت بیا برویم که همه دوستان رفتند فردای همان روز از بنیاد شهید تماس گرفتند من و پدرش را با دیگر خانواده های شهدا برای زیارت ثامن الاحجج (ع) به مشهد مقدس بردند .

آن شب کبوتران دعا را صدا زدند از خود رها شدند ، خدا را صدا زدند
افسانه وار ، از پل تاریخ رد شدند اسطوره ها و خاطره ها را صدا زدند

خاطرات

جبهه:

شهید حسینی زاده از اوایل انقلاب و تشکیل بسیج به همراه پسر عمویش شهید مجید حسینی زاده و دیگر دوستان از جمله شهید امام حسینی، عبدالرحیم زارع و عبدالله زارع به عضویت بسیج در آمدند و فعالیت های خود را با شرکت در کلاسهای آموزش رزمی و گشت های شبانه و کارهای فرهنگی آغاز کردند.

اولین اعزام سید احمد تابستان ۱۳۶۰ به جبهه بود که همزمان او شهید عبدالله زارع، سید حسن حسینی، عظیم فلاحتی، شهید مجد حسینی زاده و شکراله کاشانی بود.

دومین اعزام او زمستان ۱۳۶۰ جبهه آبادان - اروندکنار - جزیره مینو بود و همزمان او شهید سید محمد موسوی - رمضان فلاحتی و شهید عبدالله زارع بود.

سومین اعزام ایشان ۸ اسفند ۱۳۶۰ در جبهه شوش بود که از جمله همزمان او شهید سیدمجید حسینی زاده، شهید جعفر امام حسینی، شهید عبدالله لیراوی، شهید سیدحسن حسینی، مفقودالثر عبدالرحیم زارع، آزاده سیدعلی موسوی، سیدعبدالرضا حسینی، محمد خدام، محمدحسین زارع و سراج لیراوی بود.

سید احمد جمعاً سه ماه و نه روز در جبهه بود که در تاریخ ۲۴/۱۲/۱۳۶۰ به شهادت رسید.

سید احمد قبل از اینکه موضوع رفتن به جبهه را برای خانواده بیان کند خیلی افسرده و غمگین بود به طوری که دوستانش می گویند: بعد از نماز در مسجد دیدیم که سید سر بر سجده گذاشته و گریه می کند، علت را از پرسیدیم گفت: می خواهم به جبهه بروم ولی نمی دانم چطور به خانواده بگویم که بتوانم رضایت آنها را جلب کنم. بعد از اینکه به خانواده گفت پدرش رضایت داد ولی مادرش به دلیل سن کم او راضی نبود، به مادرش گفت: من نمی روم ولی در قیامت خودت باید جواب حضرت زهرا (س) را بدهی، مادر نیز بعد از این حرف راضی شد. آخرین روزهایی که به اعزامش مانده بود با اهل منزل و دوستان بسیار شوخی می کرد، سعی می کرد غذاهای ساده و مختصر بخورد و وقتی مادرش به او اعتراض می کرد می گفت باید خودمان را برای مبارزه با نامالیقات و سازش با آنها آماده کنیم.

سرانجام در روز ۲۴ اسفندماه ۱۳۶۰ در حالی که ذکر اذان بر لب داشت و خداوند را به بزرگی یاد می کرد و سربازان اسلام را به «صلاه» و «فلاح» فرا می خواند عاشقانه به سوی معبود پر کشید.

سید در حال اذان از خدایش اجازه ورود گرفت و حقاً که خداوند دوستان خاص خود را در بهترین لحظات و شیرین ترین اوقات زندگیشان بسوی خود فرا میخواند آنهم شهادت که آرزوی مردان خداست. ایشان قبل از اینکه اذان را به پایان برساند با ترکش خمپاره دشمن در جبهه شوش همچنان که گلوآژه های اذان از خون او سیراب می شدند او نیز شربت شهادت نوشید که سیره و روش این شهید الگوی مناسبی برای نسل جوان امروز باشد. «آمین» ای شهید، ای آنکه بر کرانه ازلی وابدی وجود بر نشسته ای دستی بر آور ما قبرستان نشینان این منجلاب بیرون کش. «شهید آوینی»

سید احمد حسینی زاده چون اولین شهید روستا بود مراسم تشییع این عزیز حضور و شکوه وصف ناشدنی داشت تا ختم چهلم برای این شهید عزیز در منزل و مسجد مراسم برپا بود. پدر و مادرش عد از شنیدن خبر شهادتش از خدا خواستند که او را وسیله ای برای سعادت دنیا و آخرت آنها قرار دهد.

« گردش خون در رگهای زندگی شیرین است اما ریختن در پای محبوب شیرین تر است و نکو شیرین تر است بگو بسیار بسیار شیرین تر است. » « شهید آوینی »

گفتگو ما با یکی از هم‌زمان شهید: سید عبد الرضا حسینی

موقعی که به جبهه شوش اعزام شدیم در خط بودیم که گفتند جهت سازماندهی به عقب برگردید ما هم به عقب برگشتیم سازماندهی که شدیم باز ما رابه خط مقدم جبهه صبح فردا بردند و ظهر سید احمد شهید شد . موقع ظهر بود که سید احمد بلند شد که اذان بگوید و من هم با او رفتم او در پیچ اول سنگر من هم در پیچ دوم سنگر بودم در حال اذان گفتن یک دفعه خمپاره از بغل رد شد و دیگر نفهمیدم که خون سید احمد بر روی بدن و لباسهایم ریخت دیدم سید از ناحیه سر مورد اصابت قرار گرفته است.

« گزیده‌ای از وصیت نامه شهید سید احمد »

این دنیا زود گذر و فانی است و هر چه در این دنیا است عاقبتی جز فنا و نابودی ندارد، تنها اعمال انسان است که همراهش به همه جا می رود پس هر چه دارید در راه خدا انفاق کنید . سعی تان بر این باشد که زندگی را بر خود سخت و بر دیگران راحت بگیرید . تلاشتان این باشد که کمر به خدمت بندگان خدا ببندید . پشت جبهه ها را تقویت کنید . از شما برادران گرامی می خواهم که در بین خودتان وحدت و همبستگی با یکدیگر را سر لوحه زندگی خود قرار دهید چرا که امروز ماشاهدعینی آن هستیم که در کشورمان ، در جبهه ها، در ارتش ، در سپاه و بسیج همه دست به دست یکدیگر دادند پس وحدت خود را حفظ کنید . خوشحالم که این سعادت را داشتم که بتوانم از دین و میهن خود دفاع کنم به امید روزی که از شعار دادن دست برداریم و عملاً وارد میدان عمل شویم.

ما بسیجی ها ولایت پیـشه ایم راست قامت‌های خوش اندیشه ایم

باز هم جنگ است ای رزمندگان جنگ فرهنگ است ای رزمندگان

ما ولایت زاده و آزاده ایـم جنگ فرهنگ است ما آماده ایم

ما غریق بحر مولا می شویم عاشقیم و غرق دریا می شویم

غرق می گردیم در دریای خون تا شویم انا الیه الراجعون

«والسلام»



سامانہ جامع سرداران و دوہزار ششمیہ استان بوٹھر